

بی‌ثباتی‌های شغلی، حالا همه جا هست

پی‌یر بوردیو

مترجم: الهام ذاکری

نقاشی: ماخلویا، اثر ادوارد مونک، ۱۸۹۶

پیشگفتار مترجم:

پی‌یر بوردیو، جامعه‌شناس برجسته فرانسوی، مجموعه‌ای از سخنرانی‌های خود را که در دهه نود به فراخور موقعیت‌های مختلف ایراد کرده، به شکل کتابی تحت عنوان «کنش‌های مقاومت: علیه استبداد بازار» [1]، منتشر کرده است. او خود در مقدمه کتاب می‌گوید که اگرچه این سخنرانی‌ها، نوشته‌هایی تنظیم‌شده نیستند، اما امیدوار است که این نوشته‌ها بتواند برای همه کسانی که به دنبال مبارزه با نولیبرالیسم هستند، سلاحی فراهم کند.

اجرای سیاست‌های نولیبرالی، بی‌ثباتی‌های شغلی را بیش از پیش در میان طبقات مختلف اجتماعی گسترش داده است. شغل تبدیل به کالای نادری شده است که فارغ از کیفیت‌هایش دارای ارزش است. کارگران نه تنها به لحاظ عینی ضمانت‌های زندگی خود را از دست داده‌اند، بلکه بواسطه بی‌ثباتی شغلی، به لحاظ ذهنی و زمانی نیز نخ اتصال خود را به آینده از دست داده‌اند. تزلزل موقعیت آن‌ها در زمان حال بیش از آن است که به آن‌ها اجازه دهد تا وضعیت خود را در آینده تصور یا جهان بهتری را در خیال مجسم کنند. بوردیو اما در مقاله «بی‌ثباتی‌های شغلی حالا همه جا هست» به ما می‌گوید که با وجود همه این شرایط، امکاناتی برای مقاومت نیز وجود دارد. این مقاله در حقیقت متن پیاده شده سخنرانی بوردیو برای همایش «مواجهه اروپاییان با بی‌ثباتی» است که در دسامبر 1997 در شهر گرونوبل فرانسه ایراد شده است.

این مقاله پیش از این در کتاب «گفتارهایی درباره ایستادگی در برابر نولیبرالیسم» توسط علیرضا پلاسید ترجمه شده است، اما به دلیل اهمیت آن برای تبیین وضعیت فعلی کارگران و مزدبگیران در ایران، و با توجه به اینکه بیش از نود درصد قراردادهای کار در ایران، قراردادهای موقتی است، تصمیم به ترجمه مجدد آن گرفتیم.

بی ثباتی شغلی حالا همه جا هست

عبارات داخل [] از مترجم است.

تفکر جمعی که در دو روز اخیر در اینجا در جریان بوده، یک تعهد کاملاً اصیل است، چرا که مردمانی را گرد هم آورده که از فرصت چندانی برای ملاقات و تبادل نظر با یکدیگر برخوردار نیستند - کارمندان دولت و سیاستمداران، فعالان اتحادیه‌های کارگری، اقتصاددانان و جامعه‌شناسان، افراد عمدتاً شاغل در مشاغل بی‌ثبات و افراد بیکار. من می‌خواهم در مورد برخی از مسائلی که مورد بحث قرار گرفت اظهار نظر کنم. اولین موردی [که در رابطه با این جلسات و مباحثات] به طور ضمنی از نشست‌های دانشگاهی حذف می‌شود این است: دستاورد نهایی این مناظره‌ها چیست؟ یا صریح‌تر، این بحث‌های روشنفکرانه اصلاً به چه دردی می‌خورند؟ به شکل متناقضی این دانشگاهیان هستند که بیشترین دل‌نگرانی را در رابطه با این سوال دارند یا این سوال آن‌ها را بیش از همه اندیشناک می‌کند، کسانی که بیش از همه به طور مستقیم به آن پرداخته‌اند. (به طور خاص به اقتصاددانان حاضر در اینجا فکر می‌کنم، کسانی که نمایندگان آن حرفه‌ای نیستند که تعداد کمی در آن دل‌مشغول واقعیت اجتماعی یا واقعیت به طور کلی هستند.) این سؤال به نحوی هم‌زمان بی‌رحمانه و ساده‌لوحانه، مسئولیت‌های دانشگاهیان را به آن‌ها یادآوری می‌کند، مسئولیت‌هایی که می‌توانند بسیار بزرگ باشند، حداقل زمانی که آن‌ها با سکوت یا همدستی خود، در حفظ نظم نمادین مشارکت می‌کنند، که شرط عملکرد موفق نظم اقتصادی است.

به وضوح مشخص شده است که بی‌ثباتی شغلی حالا همه جا هست: هم در بخش خصوصی و هم در بخش عمومی، که به میزان چشمگیری تعداد موقعیت‌های شغلی موقت، پاره‌وقت و گاه‌به‌گاه را افزایش داده است؛ همچنین در صنعت و در نهادهای تولید و انتشار محصولات فرهنگی - آموزش، روزنامه‌نگاری، رسانه و غیره. این مسئله در تمام این حوزه‌ها، اثرات کم و بیش یکسانی را ایجاد کرده است که به طور خاص در رابطه با شکل غایی مسئله، یعنی بیکاری آشکار می‌شود؛ ساختارزدایی از وجود، وجودی که از ساختارهای زمانی خود، در میان بقیه موارد، محروم شده است و متعاقباً تخریب کل رابطه با جهان، زمان و مکان. موقتی‌سازی عمیقاً ابژه خود را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ با انحلال آینده در هاله‌ای از عدم قطعیت، مانع هرگونه مآل‌اندیشی و به طور خاص، مانع باور و امید اولیه‌ای به آینده می‌شود که شخص برای شورش علیه وضعیت موجود به آن نیازمند است. موقتی‌سازی، توانایی شوریدن حتی علیه غیرقابل‌تحمل‌ترین شرایط را نیز از آدمی می‌ستاند.

بی‌ثباتی شغلی علاوه بر کسانی که به طور مستقیم از آن متأثر می‌شوند، بر همه کسانی نیز که علی‌الظاهر از گزند آن در امان مانده‌اند، تأثیر می‌گذارد. آگاهی از عدم امنیت شغلی، هیچ‌گاه از بین نمی‌رود، این مسئله در هر لحظه‌ای در ذهن همه وجود دارد (بجز، بدون شک در اذهان اقتصاددانان لیبرال، شاید به این دلیل که همان‌طور که یکی از مخالفان نظری آن‌ها گفته است، آن‌ها از حمایت‌های شغلی دائمی ناشی از تصدی موقعیت‌های‌شان در نسبت با نهاد قدرت، بهره‌مند می‌شوند)، این مسئله هم خودآگاه و هم ناخودآگاه را تسخیر کرده است. یک ارتش بزرگ ذخیره [کار] وجود دارد، که به دلیل تولید بیش از اندازه فارغ‌التحصیلان، دیگر به پایین‌ترین مراتب صلاحیت و توانایی فنی محدود نمی‌شود. این پدیده به همه شاغلان این حس را القا می‌کند که به هیچ‌وجه جایگزین‌ناپذیر نیستند و کار آن‌ها، شغل آن‌ها، به نوعی یک امتیاز است، امتیازی شکننده و در معرض تهدید (همان چیزی که به مجردی که از خط خارج شوند از جانب کارفرمایان‌شان و نیز در هنگام ظهور اولین نشانه‌های اعتصاب از جانب روزنامه‌نگاران و مفسران، به آن‌ها یادآوری می‌شود.) عدم امنیت عینی به رشد یک عدم قطعیت ذهنی تعمیم یافته منجر می‌شود که حالا همه شاغلان را در اقتصاد بسیار پیشرفته ما تحت تأثیر قرار می‌دهد. این شکل از «ذهنیت جمعی» (اگرچه این اصطلاح را دوست ندارم اما برای فهماندن مقصودم از آن استفاده می‌کنم)، که در کل دوره مشترک است، منشأ تضعیف روحیه و از بین رفتن ستیزه‌جویی است که می‌توان در کشورهای توسعه‌نیافته مشاهده کرد (همان‌طور که من در دهه 1960 در الجزایر مشاهده کردم)، کشورهای بسیار بالای بیکاری و اشتغال ناقص [2] رنج می‌برند و به شکل مداوم تحت تعقیب شبح بیکاری قرار دارند .

کارگران بیکار و موقتی شده، از ضربه‌ای که به توانایی آن‌ها برای فرافکنی خویش به آینده وارد شده است، رنج می‌برند، [توانایی تصور خویش در آینده] پیش‌شرطی است برای همه‌ی به اصطلاح اعمال عقلانی که با محاسبه اقتصادی آغاز می‌شوند یا در یک حوزه کاملاً متفاوت، پیش‌شرط سازمان سیاسی است، که [در شرایط عدم توانایی برای پیش‌بینی آینده] به سختی امکان بسیج شدن می‌یابد. همان‌طور که در کتاب «کار و کارگران در الجزایر» [3]، قدیمی‌ترین و شاید معاصرترین کتاب‌ام، نشان داده‌ام، برای ایده‌پردازی یک طرح انقلابی یا به عبارت دیگر برای داشتن یک بلندپروازی منطقی برای تغییر وضعیت فعلی با ارجاع به یک آینده، فرد به دستاویزی در زمان حال نیازمند است. پرولتاریا برخلاف زیرپرولتاریا [4] از این امنیت و ضمانت‌های حداقلی اولیه در زمان حال برخوردار است، چیزی که لازمه ایجاد بلندپروازی برای تغییر وضعیت فعلی با نگاهی به آینده است. اما اجازه دهید که به صورت گذرا بگویم که کارگر نیز کسی است که چیزی برای دفاع کردن دارد، چیزی برای از دست دادن، یک شغل، حتی اگر خسته‌کننده

و با حقوق پایین باشد و بسیاری از اعمالی که کارگر انجام می‌دهد، گاهی اوقات بسیار محتاطانه یا محافظه‌کارانه هستند که ناشی از هراس سقوط به مراتب پایین‌تر، بازگشت به زیرپرولتاریا است.

زمانی که بیکاری به میزان بسیار زیادی افزایش می‌یابد، همان‌طور که در تعدادی از کشورهای اروپایی رخ داده است و زمانی که عدم امنیت شغلی نسبت بزرگی از جمعیت را در بر می‌گیرد- کارگران یدی، کارگران دفتری در تجارت و صنعت، همچنین ژورنالیست‌ها، معلمان و دانش‌آموزان- کار تبدیل به یک کالای نادر می‌شود، کالایی که به هر قیمتی مطلوب است. امری که کارکنان را زیر منت کارفرمایان قرار می‌دهد، کارفرمایانی که از قدرتی که این مسئله به آن‌ها می‌دهد، بهره‌کشی و سوءاستفاده می‌کنند. رقابت برای کار به ایجاد جنگ همه علیه همه کمک می‌کند، جنگی که همه ارزش‌های همبستگی و انسانیت را از بین می‌برد و گاهی به تولید خشونت مستقیم می‌انجامد. کسانی که بر کلبی مسلکی زنان و مردان زمانه ما افسوس می‌خورند، باید آن را به وضعیت اقتصادی و اجتماعی مرتبط کنند که به ایجاد این روحیه کمک می‌کند یا آن را مطالبه می‌کند و به آن پاداش می‌دهد.

بنابراین عدم امنیت شغلی، به شکل مستقیم بر کسانی عمل می‌کند که به طور عینی با آن در تماس هستند (و کسانی که [عدم امنیت شغلی] آن‌ها را ناتوان از بسیج شدن می‌کند) و به شکل غیرمستقیم از طریق هراسی که برمی‌انگیزد، بر همه افراد دیگر [جامعه] تأثیر می‌گذارد. هراسی که همه استراتژی‌های ایجادکننده بی‌ثباتی شغلی از آن به شکلی سازمان‌یافته بهره‌برداری می‌کنند، مانند معرفی مفهوم بدنام «انعطاف‌پذیری»- مفهومی که روشن شده که [رواج آن] به همان اندازه از دلایل سیاسی الهام گرفته است که از دلایل اقتصادی. به همین دلیل این ظن ایجاد می‌شود که بی‌ثباتی شغلی محصول اجتناب‌ناپذیر یک نظام اقتصادی نیست که با وعده جهانی‌سازی مشخص می‌شود، بلکه محصول یک اراده سیاسی است. یک کمپانی انعطاف‌پذیر به یک معنا، به شکلی عمدی از بی‌ثباتی شغلی که خود آن را تقویت می‌کند، بهره‌برداری می‌نماید: کمپانی به دنبال کاهش هزینه‌های خود است، اما به دنبال این هم هست تا این کاهش را بواسطه قرار دادن کارگران در هراس دائمی از دست دادن شغل خود، امکان‌پذیر کند. بنابراین کل جهان تولید، مادی و فرهنگی، عمومی و خصوصی در طول فرآیندی از تشدید عدم امنیت شغلی حرکت می‌کند. امری که به عنوان مثال با تمرکززدایی از شرکت‌ها [بواسطه از بین رفتن قدرت‌های محلی] ایجاد می‌شود. صنعتی که پیش از این به یک دولت-ملت یا یک منطقه (دیترویت یا تورین برای صنعت اتومبیل) مرتبط بود، به شکل فزاینده‌ای گرایش دارد تا خود را از طریق چیزی که شبکه شرکت‌ها نامیده می‌شود، [از محیط محلی] مجزا کند. شبکه‌ای که در مقیاس قاره‌ای یا جهانی سازماندهی شده است و بواسطه آن بخش‌های تولید، فوت و فن‌های تکنولوژیک، شبکه‌های ارتباطی و تسهیلات آموزشی، میان مکان‌هایی با فاصله بسیار از یکدیگر، پراکنده می‌شوند.

با تسهیل و سازمان‌دهی تحرک سرمایه و تمرکززدایی به سمت کشورهایی با پایین‌ترین میزان دستمزد، سیاست‌های نولیبرال به گسترش رقابت میان کارگران در ابعاد جهانی، کمک کرده است. شرکت‌های ملی (یا شاید شرکت‌های ملی‌شده)، که حوزه رقابت آن‌ها کمابیش به شدت محدود به حوزه ملی بود و می‌رفتند تا بازارهای خارجی را تصرف کنند، جای خود را به شرکت‌های چندملیتی داده‌اند که نه تنها کارگران را وادار به رقابت با هموطنان خود می‌کنند یا حتی نه تنها همان‌طور که عوام‌فریبان ادعا می‌کنند، کارگران را وادار به رقابت با خارجی‌هایی می‌کنند که در حوزه ملی ساکن هستند، کسانی که در واقع به وضوح اولین قربانیان بی‌ثباتی شغلی هستند، بلکه کارگران را وادار به رقابت با کارگران دیگر در آن سوی جهان می‌کنند، رقابت با کسانی که مجبورند تا دستمزد خط فقر را بپذیرند.

موقتی‌سازی مشاغل، بخشی از شکل جدیدی از سلطه است که بر اساس ایجاد شرایط ناامنی عمومی و دائمی با هدف اجبار کارگران به اطاعت و پذیرفتن بهره‌کشی بوجود می‌آید. این شکل از سلطه، اگرچه در تبعات خود، مشابهت زیادی با سرمایه‌داری وحشی اولیه دارد، اما کاملاً بی‌سابقه است. یک سخنران در این جلسه [برای توصیف این شکل از سلطه] واژه بسیار مناسب و گویای [5] flexploitation را پیشنهاد کرد. این کلمه به خوبی این شکل از مدیریت عقلانی ناامنی را فراخوانی می‌کند، شکلی از مدیریت که به صورت خاص از طریق دستکاری هماهنگ فضای تولید، میان کارگران کشورهایی که از بالاترین دستاوردهای اجتماعی و بهترین مقاومت‌های سازماندهی شده اتحادیه‌ای - ویژگی‌هایی که مربوط به یک حوزه ملی و تاریخی مشخص هستند - برخوردارند و کارگرانی در کشورهایی با حداقل پیشرفت‌های اجتماعی، رقابت ایجاد می‌کند و در نتیجه مقاومت را می‌شکند و اطاعت و تسلیم به دست می‌آورد، آن هم بواسطه سازوکارهایی طبیعی که خود به عنوان توجیه خود عمل می‌کنند. این شکل از اطاعت و تسلیم که بوسیله ناامنی شغلی ایجاد می‌شود، پیش‌نیاز شکلی از بهره‌کشی فزاینده و موفقیت‌آمیز است که بر این اساس عمل می‌کند که میان تعداد فزاینده کسانی که شغلی ندارند و تعداد رو به کاهش کسانی که شاغل هستند اما مجبورند بیشتر و بیشتر کار کنند، انفکاک ایجاد کند. بنابراین به نظر من می‌رسد که آنچه به عنوان یک سیستم اقتصادی ارائه می‌شود که تحت قواعد آهین شگلی از طبیعت اجتماعی عمل می‌کند، در واقع یک سیستم سیاسی است که تنها با همدستی فعالانه یا منفعلانه قدرت‌های سیاسی رسمی برپا می‌شود.

در برابر این سیستم سیاسی، مبارزه سیاسی نیز ممکن است. مبارزه در وهله اول، در شکل فعالیت‌های خیریه یا فعالیت‌های ستیزه‌جویانه، می‌تواند هدف خود را ترغیب قربانیان بهره‌کشی، همه قربانیان فعلی و قربانیان بالقوه بی‌ثباتی شغلی، به همکاری با یکدیگر علیه تبعات ویرانگر ناامنی شغلی قرار دهد (بوسیله کمک کردن به آن‌ها برای زندگی کردن، برای دوام آوردن، برای اینکه کرامت خود را حفظ کنند، تا در برابر تخریب ساختاری، از دست دادن عزت

نفس و از خودبیگانگی مقاومت کنند) و فراتر از همه این موارد، ترغیب آن‌ها به اینکه در ابعاد جهانی بسیج شوند. ابعادی جهانی که باید گفت همان سطحی است که سیاست اعمال ناامنی شغلی آثار خود را در آن سطح ایجاد می‌کند. بنابراین [باید قربانیان بهره‌کشی را] برای مبارزه با این سیاست و خنثی کردن رقابتی که این سیاست به دنبال ایجاد آن میان کارگران کشورهای مختلف است، ترغیب کرد. اما این [مبارزه] همچنین می‌تواند تلاش کند تا به کارگران برای جدا شدن از منطق مبارزات گذشته یاری رساند، منطقی که بر مبنای تقاضا برای کار و تقاضا برای دستمزد بهتر برای کار استوار است، که آن‌ها (کارگران) را میان کار و بهره‌کشی) یا (flexploitation) توأم با آن به دام می‌اندازد. این جدایی به معنای مطالبه بازتوزیع کار (از طریق کاهش قابل ملاحظه ساعات کار هفتگی در کل اروپا) است، که از بازتعریف توزیع زمان بین تولید و بازتولید، استراحت و فراغت جدایی‌ناپذیر است .

این انقلاب باید با کنار گذاشتن این نگاه تنگ‌نظرانه، محاسبه‌گر و فردگرایانه آغاز شود که انسان‌ها را به ماشین حساب‌هایی تقلیل می‌دهد که درگیر حل مشکلات، خصوصا مشکلات اقتصادی در محدودترین شکل کلمه هستند. برای اینکه یک نظام اقتصادی به شکل موفقیت‌آمیزی عمل کند، کارگران باید شرایط تولید و بازتولید خودشان را به آن وارد کنند، اما آنچه برای کارکرد موفق خود نظام اقتصادی لازم است، با باور کارگران به کمپانی، به کار و به ضرورت کار و نظایر آن، آغاز می‌شود. این‌ها همه‌ی آن چیزی است که اقتصاددانان راست‌گیش به طور پیشینی از محاسبات انتزاعی و جزیی خود حذف می‌کنند، و به طور ضمنی مسئولیت تولید و بازتولید همه ضروریات پنهان اقتصادی و اجتماعی برای اقتصاد را، به همان شکلی که اقتصاددانان آن را می‌شناسند، به افراد یا به شکل پارادوکسیکالی به دولت واگذار می‌کنند، دولتی که خود به دنبال ویرانی آن هستند .

[1] Acts of Resistance: Against the Tyranny of the Market

[2] underemployment

[3] Travail et travailleurs en Algerie

[4] subproletarian

[5] ترکیبی از دو واژه flexibility به معنای انعطاف‌پذیری و exploitation به معنی بهره‌کشی. (مترجم)

منبع: [Acts Of Resistance](#)